



حسین سوزنچی دانش آموخته فلسفه و حکمت اسلامی از دانشگاه‌های امام صادق علیه‌السلام و تربیت مدرس است. او هم‌اکنون در کمیسیون نوسازی آموزشی شورای عالی انقلاب فرهنگی عضویت دارد و در دانشگاه امام صادق به تدریس فلسفه می‌پردازد.

## علم، دینی و غیردینی ندارد!

بررسی دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی درباره نسبت علم و دین

حجت‌الاسلام دکتر حسین سوزنچی

بیشترین دغدغه‌های نویسندگان در سال‌های اخیر علوم انسانی اسلامی شکل می‌دهد. این نوشتار با هماهنگی وی و با کمی تصرف و تلخیص از کتاب «معنا، امکان و راهکارهای تحقق علم دینی» چاپ پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری برداشت شده است.

آیت‌الله جوادی آملی با ورودی تفصیلی به جزئیات مباحث معرفت‌شناسی، می‌کوشد موضوعی را که در باب ماهیت علم اتخاذ می‌کند، مبرهن سازد و نه تنها به اشکالات کلی گویانه مخالفان (نگ: شریعت در آینه معرفت) بلکه به اشکالات دقیق و تفصیلی کسانی که در مبنای رئالیستی ایشان مناقشه کرده‌اند یا وحدت علم را در گروی موضوع علم نمی‌دانند و... در جایگاه یکی از پیروان فلسفه صدرایی پاسخ تخصصی بدهد. (نگ: رَحِیقِ مَخْتوم) همچنین با ورودی جدی به مباحث علم اصول فقه و همچنین با نیم‌نگاهی به مباحث «الهیات» (نبوت) دیدگاه خود در باب ماهیت دین را منقح سازد تا با برقراری ربط و نسبت معقولی بین «علم» و «دین» زمینه را برای امکان و وقوع علم دینی مهیا کند.

دیدگاه ایشان را می‌توان در سه محور تقریر کرد:

اول این که علم بماهو علم (علم در مقام ثبوت) علم صحیح است. ایشان علم صحیح را همان علم اسلامی می‌دانند و بر این باورند که آنچه واقعاً علم است، اسلامی است؛ و به تعبیر دیگر، در این مقام، قید اسلامی برای علم، یک قید توضیحی است، نه احترازی.

دوم این که با بررسی وضعیت علم در دوره جدید معلوم می‌شود که علوم جدید، واقعاً و خالصاً علم نیستند؛ چرا که تحت فلسفه‌های الحادی واقع شده و از آن‌ها تأثیر پذیرفته‌اند.

ایشان در نهایت به این بحث می‌پردازند که اگر بخواهیم در علوم تحولی بیفکنیم و علم اسلامی داشته باشیم، چه اقداماتی باید انجام دهیم و چه نگرشی به علم را باید تقویت کنیم و چگونه تعاملی بین دستاوردهای تجربی و عقلی و شهودی با منابع نقلی برقرار سازیم.

### تفصیل بحث

علم بماهو علم (=علم در مقام ثبوت) که کشف حقیقت است، اسلامی است. ایشان توضیح می‌دهند که «علم اگر علم باشد، نه وهم و خیال و فرضیه محض، هرگز غیراسلامی نمی‌شود... علمی که اوراق کتاب تکوین الهی را ورق می‌زند و پرده از اسرار و رموز آن برمی‌دارد، به ناچار اسلامی و دینی است و معنا ندارد که آن را به دینی و غیر دینی و اسلامی و غیراسلامی تقسیم کنیم. بر این اساس، علم فیزیکی در شریعتی که مفید یقین یا طمأنینه عقلی است و در مرز فرضیه و وهم و گمان به سر نمی‌برد، یقیناً اسلامی است؛ هرچند شخص فیزیک‌دان ملحد و یا شاک باشد. این که او به سبب اعوجاج و الحادش ارتباط عالم طبیعت با خدا را قطع کرده و خلقت را باور ندارد، موجب آن نیست که فهم او از طبیعت، در صورتی که حقیقتاً علم یا کشف اطمینان‌آور باشد، فاقد حجیت و اعتبار

شرعی تلقی گردد و تفسیر فعل خدا قلمداد نشود. همان گونه که اگر کسی ملحدانه ارتباط قرآن با خداوند را قطع کرد و با این حال به بررسی و تفسیر قرآن پرداخت و جهات ادبی و لطایف و فصاحت و بلاغت آن را بررسی نمود، نمی‌توان به استناد الحادش، فهم و تفسیر او را -گرچه با رعایت شرایط کامل فهم و ادراک معتبر و مضبوط صورت گرفته باشد- مخدوش و ناموجه اعلام کرد. زیرا تفسیر قول خداوند سبحان، اگر وهم و حدس نباشد و تفسیر صحیح و فهم درست باشد، به اسلامی و غیر اسلامی تقسیم نمی‌شود، هرچند صاحب این فهم به مسلمان و غیر مسلمان تقسیم شود. به همین قیاس ما هرگز فیزیک و شیمی غیراسلامی نداریم. علم اگر علم است نمی‌تواند غیراسلامی باشد، زیرا علم صائب، تفسیر خلقت و فعل الهی است و تبیین کار خدا حتماً اسلامی است؛ گرچه فهمنده این حقیقت را درنیابد و خلقت خدا را طبیعت ببندد. اینان [=کفار] بخشی از حقیقت را می‌گیرند و بخشی از آن (ارتباط طبیعت با خداوند و مبدأ تعالی) را انکار می‌کنند. «کنار گذاشتن بخشی از حقیقت، مانع از آن نیست که بخش مثمر و مثبت آن، که علم صائب و مطابق با واقع است، مطرود شود. آنچه علم صحیح و ثمربخش است قطعاً اسلامی و حجت شرعی است و آن دسته از محتوای علوم که وهم است و خیال، در واقع چهل مرکب است و علم نیست تا سخن از اسلامی بودن یا غیراسلامی بودن علوم شامل حال آن شود». (همان، ص ۱۴۴-۱۴۳)

اگر چنین است، پس محل نزاع کجاست و چرا بر اسلامی کردن علوم اصرار می‌شود؟ آیا اسلامی کردن علوم با این توضیح فقط در همین حد نمی‌شود که پاره‌هایی از علوم موجود را بگیریم و با جهان بینی خود تلفیق کنیم؟ خصوصاً که ایشان در جایی می‌گویند: «حقیقت آن است که اسلامی کردن علوم به معنای رفع عیب و نقص حاکم بر علوم تجربی رایج است و این که علوم طبیعی را هماهنگ و سازگار با دیگر منابع معرفتی ببینیم، نه آن که اساس علوم رایج را ویران کرده و محتوای کاملاً جدیدی را در شاخه‌های مختلف علوم انتظار بکشیم». (همان، ص ۱۴۳)

باید گفت که اگرچه موضع ایشان نوعی اصلاح در علوم رایج است، نه تولید محتوایی کاملاً متفاوت با این علوم؛ اما این اصلاح، صرفاً یک کار مکانیکی که با حذف و افزودن عبارات و مطالبی به علوم حاصل شود، نیست. برای این که مراد ایشان از این اصلاح بهتر معلوم شود لازم است ابتدا تصویر ایشان از چگونگی انحراف علوم جدید -که ما را ملزم به بحث از ضرورت علم دینی می‌کند- و مهم‌ترین معضلاتی که در دل علوم جدید نهفته است، ترسیم شود و آنگاه به سراغ مفهوم جایگزین این علوم، یعنی مفهوم علم دینی از منظر ایشان برویم.

اگر بخواهیم ریشه‌های تلقی جدیدی که در جدا دانستن علم از دین پیدا شده بررسی کنیم، باید مطلب را از تحریفات دین مسیحیت آغاز کنیم: «تحریفات مکرری که در مسیحیت رخ داد و غالباً مخالف با اصول برهانی و قواعد عقلی بود، موجب شد تا صاحبان علوم حسی و تجربی به انکار جهان‌شناسی عقلی و فلسفه الهی پرداخته و به جدایی دین از عقل حکم دهند. رشد علوم حسی و پیشرفت تجربه‌ها و فرضیه‌های علمی در قرون اخیر و مغایرت رآورد این علوم با تحریفات و یا تفسیرهای خرافی آن‌ها منجر به قبول جدایی دین از